

دیدگاه علما و

مراجع تقلید

معاصر

درباره اندیشه

و تحولات

تاریخی

درآمد:

برای آگاهی از جریان‌های تاریخ معاصر، خصوصاً نهضت مشروطه که از مقاطع بسیار مهم تاریخ کشور ماست، یکی از راه‌ها مراجعه به متون تاریخی می‌باشد. اما از آنجا که اغراض نویسندگان و سطح اطلاعات و معلومات تاریخی آنها در درستی و نادرستی این متون نقش دارد،

لذا پی بردن به حقایق تاریخی، مخصوصاً مواردی که در بین متفکران مورد نزاع بوده و احتمال تحریف در آن بیشتر می‌رود، کاری است پر زحمت و طاقت فرسا. اما اگر بتوانیم به افرادی مراجعه کنیم که مطمئن و غیر مغرضند و خود شاهد این حوادث بوده‌اند و یا از واسطه‌ای مطمئن و آگاه به مسایل آنروز، مطالب را نقل می‌کنند؛ احتمال خطا بسیار کم و درصد رسیدن به حقایق بسیار بالا خواهد بود. حال اگر این اشخاص، صاحب فکر و اندیشه و برخاسته از مراکز باشند که مبدأ تحول آفرینی‌های بسیاری در طول تاریخ بوده‌اند، نظرات آنها می‌تواند در حل بسیاری از معضلات تاریخی - تحقیقی حلال مشکلات بوده و نسبت به حوادث و شرایط کنونی جامعه، راه‌گشا باشد. گروه تاریخ و اندیشه معاصر، در اولین گام برای رسیدن به این اهداف به محضر حضرت آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی شرفیاب گشته، ابتدا گزارشی از عملکرد گروه، توسط جناب استاد دکتر نجفی ارایه شد و آنچه در پی می‌آید برگرفته از خاطره‌ها، رهنمودها و توصیه‌های معظم‌له می‌باشد.

سخنان حضرت آیت الله العظمی

لطف الله صافی گلیایگانی

بسم الله الرحمن الرحيم

اصل مطلب - یعنی اطلاع از جریانات - بسیار مهم است. در کاری که شما شروع کرده‌اید در واقع از اصل جریانات مطلع می‌شوید و به حقایق دست پیدا می‌کنید، لذا در این کار باید محتوای جریانات در عصر مشروطه و بلکه پیش از آن نیز روشن شود و هم چنین کتاب‌هایی که نوشته شده است باید مورد بررسی قرار گیرد. بررسی کتاب‌ها برای این است که بعضی از کسانی که تاریخ معاصر ما را نوشته‌اند یا در نوشتن آن نقش داشته‌اند؛ منحرف از دین، وابسته به بیگانگان و حتی جزء بهائیت یا بائیت (ازلی) بوده‌اند که به عنوان متجدد و با نقاب روشن فکر ظاهر می‌شدند و کتاب‌ها جزء منابع و مدارک شده است. امروزه هم، بر اساس همین نوشته‌ها قضاوت می‌شود چون افراد دیگری مطلب نوشته‌اند.

با توجه به این مدارک، معلوم می‌شود حرکتی در جریان بوده که در کل، به ضرر اسلام و احکام آن صورت پذیرفته است. بنابراین پرداختن به کتاب‌ها و نقد و بررسی آنها کاری بسی مهم و ضروری است. و جریانات اصلی و فرعی نیز باید از هم مشخص شوند. بنابراین باید به اصل و ریشه اینها پرداخته شود که تقریباً از زمان ناصرالدین شاه، بلکه از عصر فتحعلی شاه در کشور ما و در نقاط دیگر شروع شده است و هنوز هم ادامه دارد.

بیگانگان در واقع در پی تغییر هویت اسلامی مسلمانان بوده و هستند و می‌خواستند استقلال فکری و سیاسی ممالک اسلامی را از بین ببرند. همان‌طور که می‌بینید، کشورهای بسیار کوچک اروپایی هم استقلال دارند؛ اما اگر یک کشور اسلامی بخواهد استقلال داشته باشد اگر نتوانند، فوراً صدای استقلال خواهی او را خفه می‌کنند. مسأله این است که اینها با اسلام طرفند و بسیاری از برنامه‌های تحمیلی مثل یکسان‌سازی شکل لباس و کشف



حجاب، همه برای تغییر هویت اسلامی بود. توجه به مدیّت قبل از اسلام و ایران باستان و احیای مدیّت‌های مرده در نقاط دیگر؛ همه برای همین مقصد بود. در کتابی به نام «فی ذکر الهداس»، درباره این مسأله (بازگشت دادن ملل اسلامی به عنوان فولکلور) مطالب جالبی

دارد که نشان می‌دهد حتی سازمان ملل و یونسکو و یونیسف هم در این امر دخالت دارند. پیدایش بابی‌ها و بهائی‌ها و حتی پهلوی‌ها برای همین مسأله بوده است. وقتی خوب دقت می‌کنیم، معلوم می‌شود که اینها از طرف غربی‌ها و مسیحی‌ها بود تا حرمت اسلام را شکسته و از بین ببرند و در نتیجه بتوانند ممالک اسلامی را تجزیه و استعمار کنند.

س: شما در صحبت‌هایتان به روشن‌فکران اشاره فرمودید؛ لطفاً توضیح دهید که آنان در مشروطه با چه عناوین و اهدافی کار می‌کردند؟

ج: اینها به عنوان متجدد می‌آمدند و هدف اصلی‌شان از بین بردن اصل اسلام و جوهره دین و هویت دینی بود. البته در برهه‌ای از زمان هم به مقاصد خود رسیدند. اینها با اسلامیت حکومت کار داشتند و می‌بینیم که حتی با خود ناصرالدین شاه هم کار نداشتند. در نوشته‌های تاریخی‌شان در بدگویی به اسلام و مسلمین کم نگذاشته‌اند و همه علل عقب ماندگی را به اسلام برگردانده‌اند. حتی گاهی کتاب‌های غیر تاریخی نیز این‌گونه است. شما همین «لغت نامه دهخدا» را نگاه کنید، چه قدر حق‌کشی کرده است! ببینید چند صفحه به آن زن بابی (قره‌العین) اختصاص داده است؛ نزدیک به بیست و هفت - هشت صفحه درباره او مطلب نوشته است، اما در مورد حضرت زهرا - سلام الله علیها - به یکی - دو صفحه نمی‌رسد. برخی از این کتاب‌ها تا توانسته‌اند به روحانیت اهانت کرده‌اند؛ صریحاً دین را مظهر عقب ماندگی می‌شمارند. هر کسی که حرفی علیه دین زده یا عقاید دینی را منکر شده، در این کتاب‌ها جایگاه دارد، هر چند که بعضی از این کتاب‌ها تاریخی نیستند.

اصولاً روشن‌فکران غرب‌زده دنبال این بودند که دین و اسلام را مظهر عقب ماندگی معرفی کنند.

کتاب «موقف العقل و العلم و العالم من رب العالمین» که پنج جلد است و توسط شیخ الاسلام عثمانی نوشته شده است ملاحظه کنید. او بعد از مصطفی کمال که جمهوری لائیک اعلام کرده بود، به مصر می‌رود و در عالم سنی‌گری خود با آنها و با همه روشن‌فکرانی که در

آن زمان در مصر بودند، به معارضه بر می‌خیزد و می‌بیند که روشن‌فکری در آن‌جا هم رواج دارد، لذا شروع می‌کند به نوشتن مطالب.

امروزه هم با همین عناوین به اسلام ضربه می‌زنند. شما کتاب «مهدی بامداد» را نگاه کنید؛ چه قدر علما را بد جلوه می‌دهد، چهره مرحوم آقاجانی را چه قدر وارونه جلوه می‌دهد! ایشان کسی بود که با تمام وجود در مقابل بهائی‌گری، نغمه‌های بیگانگان و دخالت‌های روس‌ها و انگلیس‌ها ایستاد. با تمام وجود در مقابل حاکم مستبد یعنی «ظل السلطان» ایستاد؛ ولی چه تهمت‌ها که به او نمی‌زنند و بعد عنوان می‌کنند که ما آزادی خواه هستیم، ما طرفدار عدل و عدالتیم!

نکته‌ای که خیلی مهم است، این است که بعضی از اهل علم متأسفانه به این مسایل اطلاعات کافی ندارند و نمی‌دانند که منشأ این حرکت‌ها که هنوز هم ادامه دارد از کجاست. گاهی من در زمان شاه می‌گفتم: این کارهایی که شاه انجام می‌دهد برنامه‌های خودش نیست؛ چرا که او این قدر عقلش نمی‌رسید، بلکه این نقشه‌های بیگانگان، منحرفان و متخصصان استعمار در ضدیت با اسلام بود و او فقط اجرا می‌کرد. مثلاً در بین بلاد عربی که اکنون در تجزیه به سر می‌برند، از ماسینیون می‌گویند برای حفظ جدایی و تفرقه آنها از یکدیگر و بیگانه شدن آنها از زبان و این که زبان همه است نظر می‌خواهند او پیشنهاد می‌کند که در هر جا زبان محلی، زبان رسمی باشد تا به تدریج زبان مشترک آنها که زبان قرآن است فراموش شود، در نتیجه همه ملیت‌ها جدایی پیدا کنند و از اسلام و قرآن هم بیگانه گردند.

در بین کتاب‌های موجود، به کتابی که حقایق را نوشته باشد برنخورده‌ام و این امر کار شما را دشوارتر می‌کند. خیلی‌ها ادعای آزادی خواهی، مشروطیت و غیره می‌کردند، اما خود مرحوم آخوند خراسانی را که به حق از رهبران بزرگ مشروطه بود قبول نداشتند. این‌گونه برخوردها از اهداف پلیدی حکایت می‌کند که امروزه هم آن را دنبال می‌کنند و می‌خواهند اسلام را برای جوانان غیر منطقی، ناکارآمد و عقب مانده معرفی می‌کنند تا آنها

را بی هویت کنند. مراجع و علما را جوری معرفی می‌کنند که نه با جامعه کار دارند و نه به فکر مردم هستند و نه آشنا به مسایل جهانند.

آنهایی که مشروطه را قبول داشتند، چون نمی‌توانند نقش آخوند و دیگران را منکر شوند، لذا نقش آنها را کم رنگ جلوه می‌دهند، و امثال ستارخان و باقرخان را که در مقابل مرحوم آخوند به حساب نمی‌آمدند، بزرگ جلوه می‌دهند. حتی پیرم ارمنی را - با آن سوابق - جزء افراد مشروطه خواه معرفی می‌کنند. اینها اصلاً نمی‌فهمیدند مشروطه چیست و حتی مشروطه‌ای را که علما می‌خواستند، قبول نداشتند.

س: آنچه از تاریخ و لابه‌لای متون سیاسی بر می‌آید، این است که خط تفکر نهضت تنباکو در مشروطه نیز جلو آمد، ولی نتوانست مانند گذشته نتیجه بگیرد؛ به نظر شما علت چه بود؟

ج: برای این‌که به این سؤال جواب بدهیم، باید چند چیز مد نظر قرار گیرد:

اولاً: باید شرایط دوران ناصرالدین شاه، خوب تجزیه و تحلیل شود و اوضاع سیاسی - اجتماعی آن دوره را نباید با دوره مشروطه مقایسه کرد؛ وضعیت کاملاً فرق می‌کرد؛ مثلاً مجله‌ای را که در آلمان منتشر می‌شد - اگر فراموش نکرده باشم، اسم آن "علم و هنر" بود - نگاه کنید؛ در آن جمله‌ای از قول ناصرالدین شاه نوشته شده بود که: این چه وضعی است که ما داریم؟! اگر بخواهم به جنوب کشور بروم، سفیر انگلستان اعتراض می‌کند و اگر بخواهم به شمال بروم سفیر روسیه اعتراض می‌کند! غرض این‌که ناصرالدین شاه با سلاطین دیگر فرق می‌کرد. همین جریان بایه را ملاحظه کنید؛ وقتی که می‌خواستند ناصرالدین شاه را ترور کنند، مادر وی اصرار می‌کرد که باید «حسین علی بهاء» را اعدام کنند. آنها به سفارت روس آمدند و روس‌ها گفتند که نه، نمی‌شود اعدامش بکنند. آن وقت قرار شد که هم او و هم «یحیی» را اخراج کنند. در اخراجشان قرار شد یک مأمور از طرف دولت و یک مأمور از طرف روس‌ها، اینها را همراهی کنند. مأمور دولت، برای این‌که مطمئن شوند که از کشور

اخراج می‌شوند؛ و مأمور روس‌ها، برای این‌که آسیبی به آنها نرسد. بنابراین این‌که می‌فرمایید بعد از نهضت تنباکو؛ می‌خواهم بگویم نه، بلکه قبلش هم بود.

ثانیاً: جنگ ایران و روس نیز در تحلیل این وقایع مهم است، گرچه ایران در جنگ شکست خورد و ناپلئون خلف وعده کرد و حکومت عثمانی هم با وجود درخواست ایران، به فتوای مفتی دولت از یاری مسلمانان خودداری کرد و ما شاهد توافق‌نامه‌های ننگین شدیم. ولی در عین حال، روس‌ها معتقد بودند در ایران قدرتی وجود دارد که بالاتر از قدرت شاه است، لذا سعی داشتند تا حد امکان این نیروی با نفوذ را تضعیف کنند. بنابراین از راه مهدویت و باییت وارد شدند و فعالیت‌هایی را نیز شروع کردند و هدفشان همان شکستن قدرت نفوذ و اعتلای روحانیت بود و سعی داشتند که در بین این قشر، اختلاف بیندازند. البته هدف اصلی، همان شکستن اسلام بود که این مطلب در نهضت مشروطه نمود بیشتری پیدا می‌کند.

س: یکی از چهره‌های ماندگار در تاریخ ایران، مرحوم شهید شیخ فضل‌الله نوری است. به نظر شما در مورد ایشان اشتباه در کجا بود و چرا آن وقایع تلخ اتفاق افتاد؟

ج: در مورد ایشان اشتباه در صغری بود. روشن‌فکران با الفاظ گمراه‌کننده، سعی داشتند عوام و حتی بعضی از علمای خیرخواه را جذب کنند. ببینید، خود مرحوم شیخ هم ابتدا مخالفتی ندارد و با آنها در یک جبهه بوده است، اما بعداً مخالفت می‌کند؛ یعنی درست هنگامی که به اهداف آنها پی می‌برد، شروع به مقابله کرده و می‌فهمد که غرض آنها مخالفت با احکام اسلامی و هویت اسلامی است.

کسی که می‌خواهد در این مورد چیزی بنویسد، باید به تمام این مطالب دقت و توجه کند. کسی که می‌خواهد در مورد مرحوم شیخ، مطلب بخواند باید هویت کسانی را که در مورد ایشان مطلب نوشته‌اند کاملاً بشناسد و این کار شماسست. مثلاً باید هویت کسروی، ملک زاده و ناظم‌الاسلام را شناسایی کنید، که چرا این مطالب دروغ را به عالمی مثل مرحوم

شیخ نسبت داده و حتی امروزه هم آن را دنبال می‌کنند، و الا گفته‌های مرحوم شیخ چیزی نبود که ابهام یا مشکلی داشته باشد.

در حوزه نجف هم اول با الفاطمی فریبنده جلو آمدند و برخی از علما هم که به مردم علاقه شدید داشتند، از کُنه حرکت آگاه نبودند. در تهران مرحوم شیخ زودتر از دیگران متوجه شد؛ حتی مرحوم سید عبدالله هم بعداً متوجه شد. وقتی که می‌گفتند همه مردم دارای حقوق مساوی هستند و همه شهروند هستند (چه مسلم، چه غیر مسلم) گفت: این که نمی‌شود، لااقل در مجلس نباید چنین باشد، چرا که این خلاف اسلام است و اگر قرار باشد که از همه ادیان و کیل داشته باشند - یعنی نصرانی، زرتشتی و... - چه بسا با رأی آن نصرانی حکمی تصویب شود و قانونیت پیدا کند. لذا اگر قرار باشد صرفاً رأی اینها ملاک باشد، این خلاف اسلام است. این مسأله، امروزه هم مطرح می‌باشد که غیر مسلمانان با مسلمانان فرقی ندارند. هنگامی که این اصل مساوات می‌خواست به تصویب برسد، مرحوم بهبهانی مخالفت کرد، سپس شخصی به او نامه‌ای نوشت که اگر مخالفت کنی تو را می‌کشیم، در نتیجه او نیز پا عقب کشید.

این که چرا آخوند از مشروطه طرفداری می‌کرد، باید گفت که مطلب را جور دیگری در نزد وی منعکس کرده بودند. او فکر می‌کرد با مشروطه، ستم‌هایی که از سوی حکام روا می‌شود دفع خواهد شد.

عزیزان، آنها تلاش می‌کردند بین علما اختلاف بیندازند. نمی‌توان گفت که آنها عامداً در مقابل یکدیگر بوده‌اند. از نیات آنها هم که خبر نداریم، لذا باید موضع‌گیری‌های علما را که قطعاً از روی وظیفه بوده است، حمل بر صحت کرد.

نکته دیگری که نباید از نظر دور داشت، این است که دوری علمای نجف از تحولات ایران هم در این مناقشات دخالت داشته است و معلوم نیست که خبرها چگونه به دست آنها می‌رسید. در واقع اخبار ایران درست به نجف نمی‌رسید. همان‌گونه که گفتم، بعضی از همین

مشروطه چی‌ها مرحوم آخوند را هم قبول نداشتند، تا چه رسد به مرحوم حاج شیخ. آنها فریاد آزادی و قانون سر می‌دادند، اما هنگام عمل به هیچ چیز پایبند نبودند. بنابر این افراد مغرض در هر دو طرف بودند؛ هم در مشروطه خواهان و هم در صف مقابل. اما بزرگان ما بالاتر از این بودند که بخواهند خدای نکرده به خلاف اسلام، طبق مصلحت جامعه مسلمین موضعی بگیرند. البته افرادی مثل ملک المتکلمین که علمای اصفهان او را از شهر بیرون کردند و بعداً خود را به عنوان ناطق ملت جا زد، یا سید جمال واعظ (پدر جمال زاده) و امثال او را باید از عالمان دینی که همه هم و غمشان دین و اسلام بوده، جدا کرد.

البته چهره‌های مثبت هم کم نبودند؛ کسانی چون آقا سید اسماعیل صدر که می‌خواست شبهات الحادی و به طور کلی تبلیغات ضد دینی را جواب دهد، شبهه‌هایی که در آن زمان خیلی در اذهان رسوخ کرده بود. از طرفی، ترقی صنعتی اروپا هم خیلی جلوه می‌کرد و مردم را تحت تأثیر قرار داده بود و تبلیغات ضد دینی هم به طور کلی گسترده شده بود.

س: خواسته‌های اولیه مردم در مشروطه چه چیزهایی بود و لفظ مشروطه چه زمانی مطرح شد و معنای آن چه بود؟

ج: در خواسته‌های مردم، ابتدا مشروطه مطرح نبود؛ بلکه عدالت‌خانه مطرح بود و شما می‌دانید هنگامی هم که مشروطه مطرح شد، شخصی می‌گفت: ما در مدرسه (قنبر علی خان) بودیم با یک نفر دیگر می‌رفتیم به سفارت انگلیس (درست آن وقتی که مردم برای تحصن به سفارت رفته بودند)، می‌گفت روزی که داشتیم در آنجا ناهار می‌خوریم یکی از کارمندان می‌خندید؛ من از او پرسیدم چرا می‌خندی؟ گفت: من از این می‌خندم که پای هر دانه از برنجی که می‌خورید، بدانید که یک سرباز قرار دارد. می‌گفت وقتی که از سفارت بیرون می‌آمدیم، کنار درب سفارت، زن سفیر از درشکه پیاده شد و پرسید: شما چه می‌خواهید؟ گفتم: ما عدالت‌خانه می‌خواهیم، ما مجلس عدالت می‌خواهیم. گفت: شما

مشروطه می خواهید. من که تا به حال لفظ مشروطه را نشنیده بودم، اما شخصی که با من بود گفت: بله ما مشروطه می خواهیم. گفت: اگر مشروطه بخواهید باید با علما درگیر بشوید، آنها را بکشید؛ ما هم که مشروطه می خواستیم، کشیش هایمان را کشتیم. او گفت: باشد، ما هم می کشیم؛ حتی اگر امام زمان هم باشد، حاضریم با او مبارزه بکنیم. آن وقت من به آن خبیث گفتم: ای خبیث، این چه حرفی است که زدی، مگر کافر شده ای، بعد از آن هم دیگر به سفارت نرفتم.

منظور علما از مشروطه، در واقع محدود شدن قدرت شاه بود، نه آنکه از هر دولتی که خواست، پول قرض بگیرد و هر کاری در امر کشورداری خواست، انجام دهد و این خواسته بدی نبود. اما مشروطه ای که انگلیسی ها می خواستند نفی حاکمیت اسلام و تغییر هویت جامعه بود. تنها چیزی که علما و تقریباً همه مسلمانان مشروطه خواه می خواستند، تغییر نکردن احکام اسلام بود، نه این که احکام اسلام را تغییر دهند؛ مثلاً قانون ارث را ببرند در مجلس و به قیام و قعود تغییر دهند و خود آنها قانون وضع کنند، و این خلاف آن چیزی بود که قبلاً از مشروطه می خواستند و هیچ کس هم این را نمی گفت. در این موقعیت است که مرحوم شیخ مقابل اینها می ایستد؛ در حالی که تعدادی از علما عقب نشینی کرده و دیگر به مشروطه دل خوش نبودند و آن پافشاری ها را در مورد مشروطه نداشتند؛ چرا که هر چه می گذشت وضع بدتر می شد و در واقع چهره آنها (کسانی که پشت صحنه بودند و اهداف دیگری داشتند) مشخص تر می شد. این وضع ادامه پیدا می کند تا این که رضاخان را روی کار آوردند. در این زمان، وضع خیلی بدتر شد و مشروطه ای هم که بود، تعطیل شد و حمله ها به روحانیت خیلی زیاد شد. کسانی که پشت آن مشروطه در این زمینه سازی و تغییر وضع دخیل بودند، در حوادث بعدی خیلی نقش داشتند. تغییر هویت اسلامی، اتحاد شکل، کشف حجاب و غیره، مقدماتی داشت که اول با تبلیغات، زمینه ها را آماده می کردند. مثلاً برای کشف حجاب، آن قدر مقاله و شعر علیه حجاب نوشتند، تا رضاخان به آن صورت و با

آن قساوت و جنایات، حجاب را ممنوع کرد. لذا مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم هم نمی توانست کاری بکند، و الا همه می دانستند که احمد شاه یک شاه مشروطه بود و کاری به این کارها نداشت. از طرفی، ابتدا رضاخان هم اظهار بی دینی نمی کرد. او جلوی دسته ها راه می افتاد و اظهار مسلمانی می کرد؛ بنابراین مؤسس حوزه هم موقعیت را مناسب نمی دید تا در مقابل آنها مخالفت و ایستادگی کند.

س: ظاهراً مرحوم والد، خاطراتی از مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری داشته اند؛ لطفاً کمی از آنها را بیان فرمایید.

ج: مرحوم والد هنگامی که در تهران بودند، با مرحوم شیخ فضل الله هم فکر بودند و کاملاً از اهداف مشروطه خواهان که حرکت را رهبری می کردند آگاه شده بودند. وقتی هم که در اصفهان بودند، مدرس بودند. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی خیلی از ایشان تعریف می کرد. به والد ما می گفت: من یک شب هم شما را در دعای نماز شب فراموش نمی کنم. وقتی که ایشان از اصفهان به تهران مهاجرت کرده بودند، می فرمودند: هنگامی که مجاهدان شهر را گرفتند، وضع به گونه ای بود که ملاقات با مرحوم حاج شیخ ممنوع بود. مرحوم حاج آقا فخر (یکی از روحانیان گلپایگان) به مرحوم والد گفته بود که حکمی از طرف مرحوم نجم آبادی و یکی دیگر از علما (که من اسم او را فراموش کرده ام) دارم و می خواهیم به امضا و تنفیذ شیخ برسند. مرحوم والد، متعذر می شود که در این شرایط دیدار شیخ مخاطره انگیز است. بالاخره با اصرار او به وسیله شیخی که متصدی امور مرحوم شیخ بود، قرار ملاقاتی بعد از نماز مغرب و عشا گذاشته می شود و به دیدار وی موفق می شوند. ایشان می گفتند: من حکم را به مرحوم شیخ دادم، او نیز به اعتبار این که یکی از آن دو نفر را می شناخت آن را امضا کرد. مرحوم والد می فرمود: بعد از کمی صحبت می خواستم بگویم که کار خطرناک است و شما باید مواظب خودتان باشید و اصلاً فکر هم نمی کرده است که این گونه می شود. مرحوم حاج شیخ پرسید: چه خبر دارید؟ همه را گفتیم؛ اوضاع شهرها،

مجاهدان و علما. مرحوم شیخ نیز کمی فکر کرد و گفت: چه باید کرد؟ گفتم: آقا، امروز مشیر السلطنه از دربار آمده بود و می خواست به خانه اش برود که در راه به او شلیک می کنند، ولی نجات می یابد. وقتی که به خانه می رسد، یک پرچم روس به خانه اش می زند (و هر کس آن پرچم را می زد در امان بود). در این هنگام مرحوم شیخ گفت: می گویند من هم به سفارت روس پناهنده شوم!؟ گفتم: من نمی گویم که به روس پناهنده شوید؛ اما در بین مردم منتشر کرده اند که شما با روس ها ارتباط داشته اید و نوشته ای به این مضمون پخش کرده اید.

مرحوم شیخ گفت: شما کاغذ را دیده اید؟ گفتم: نه، من ندیده ام و می دانم که دروغ است و اصل این کاغذ هم دروغ است، ولی جامعه این را قبول نمی کند. در واقع یک کاغذی درست کرده اند و به نام مرحوم شیخ، در خطاب به سفارت روس منتشر کرده اند. این جا مرحوم شیخ جوابی داده اند که خیلی عالی است. ایشان به مرحوم والد، قریب به این مضامین می گویند: من هر وقت خواستم از خودم دفاع کنم نگذاشتند. هر وقت می خواستم خودم را معرفی کنم، اجازه نمی دادند و با راه های متفاوت، جلوگیری می کردند و حقایق را وارونه جلوه می دادند. درست مثل امام حسین علیه السلام که در روز عاشورا هر وقت می خواست خودش را معرفی کند، هلله می کردند و بر دهن می زدند و نمی گذاشتند کسی متوجه شود و سخن حضرت را بشنود. من چگونه به این مردم می توانم حالی کنم، یا حتی به گوششان برسانم که من نبودم!؟

با این حال، من در میان دُول خارجه جزء علمای درجه اول محسوب می شوم؛ حالا هستم یا نیستم، در نظر اینها این طور است. اگر پرچم آنها را بر سر در خانه خود بزنم، آنها چه می گویند!؟ آیا نمی گویند که شیخ فضل الله به ما پناهنده شد؟ بلکه می گویند، یک عالم اسلامی به کفر پناهنده شد. از این گذشته، آیندگان چگونه فکر خواهند کرد!؟ لذا اگر مرا بکشند، بهتر است که پناهنده به غیر شوم.

بنابر این، دوباره می گویم که کار شما کار خوبی است. عمده این است که نوشته های آنها

را بخوانید، و نقدش کنید و بتوانید آنها را همان طوری که هستند، معرفی کنید. مثلاً دولت آبادی؛ آنها متهم بودند که ازلی هستند. جدشان، یحیی دولت آبادی بود. با کتابی که نوشته بود، نزد میرزای شیرازی رفته بود. آن کتاب، عبارت «فرقه مستحدثه بهائیه» را آورده بود و در واقع می‌خواست بگوید که بهائی‌ها مستحدثند، ولی خودشان اصلی هستند. به هر حال، آدم‌های خوبی نبودند. دخترش صدیقه دولت آبادی، وقتی که در قم در زمان پهلوی به‌زور جشن کشف حجاب را گرفته بودند، می‌گفتند که او برای سخنرانی آمده بود.



س: یکی از کتاب‌های مهم مشروطه خواهان، تنبیه الامه مرحوم نایینی است که نظر بسیاری از مخالفان و موافقان را به خود جلب کرده است؛ نظر شما در این مورد چیست؟
ج: تنبیه الامه کتابی استدلالی است؛ اما در مقابل این سؤال که بالاخره درباره رأی

اکثریت چه باید کرد، طرحی ندارد و معلوم نیست که چه می خواهد بگوید. آیا منظورش این است که قوانین در مجلس بیاید و تصویب شود و عده‌ای هم قیام و قعود کنند و عده‌ای دیگر هم حق داشته باشند که بلند نشوند و رأی ندهند، و آن قانون با رأی اکثریت به رسمیت برسد؟ ولو این که با اسلام و اصول اسلامی موافقت نداشته باشد! قطعاً چنین چیزی نمی تواند صحیح باشد و به یقین می دانیم که منظور مرحوم نایینی نیز این نبوده است؛ چرا که بارها در همان کتاب، به مبانی اسلامی اشاره می کند. اما این که چه باید کرد، معلوم نیست. بر این اساس، شما می بینید که بعداً خودشان دستور می دهند که کتاب را جمع آوری کنند. به هر حال آنچه ایشان می خواستند، تحدید حکومت حاکم و شاه است که در حدی باید تعدیل شود.

با تشکر از حضرت عالی که وقت خود را در اختیار ما قرار دادید.

من هم از شما تشکر می کنم و امیدوارم خداوند به همه ما و شما توفیق بدهد که در راه خدا و اسلام به وظایف خود عمل کنیم و مشمول دعای خیر امام زمان علیه السلام شویم، تا بتوانیم به دین و اسلام در حد توان و لیاقت خود خدمت کنیم، ان شاء الله تعالی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی